

تعقیب کرد و در بامداد ششم ربیع الثانی ۱۲۱۹ (۱۸۰۴ مسیحی) وی قوای شاه را در اردوگاه خود غافلگیر کرد و ایرانیان نتوانستند در مقابل حمله شدید پیاده نظام منظم روس مقاومت کنند و با آشفتهگی تمام پا بفرار نهادند، مساعی ولیعهد برای جلوگیری از این وضع نیز نتیجه نداد آنگاه سردار روس ایروان را محاصره و مجدداً با محمدخان حاکم آنجا مذاکره را شروع کرد .

عباس میرزا باقیمانده قوای خود را در دیرک که در چهل میلی میدان جنگ بود جمع کرد و بانتظار فرمان شاه در آنجا ماند شاه در ورود بحدود رودخانه ارس قبل از همه اسب خود را به آب زد و تمام نفرات هم به پیروی از کار سلطان خود از آب گذشتند. در موقع ورود به نخجوان شاه دیدن سرچند تن روس را که برسم وحشیانه ایرانی پس از دستگیری آن افراد از تن جدا ساخته و بحضور شاه آورده بودند بفال نیک گرفت ولی پس از آنکه به لشکر ولیعهد پیوست متوجه شد که قوای در هم او نمیتوانست با لشکر مرتب روس در روشنایی روزنبرد کند پس دستور داد بطرف قوای روس که در سنگرگاه خود بودند حمله شبانه آغاز کنند. بنا بر اظهار ایرانیان این حرکت بوسیله سه گروه قوای ایرانی صورت گرفت و تلفات زیاد بر دشمن وارد آمد همین حمله شبانه را ژنرال سازانف میتوانست تجدید کند که یکی از جاسوسان عباس میرزا خبر آنرا رسانید و در نتیجه شاه قوای خود را به تپه های اطراف اردوگاه برد و از این محل توپخانه او موفق شد چادر دشمن را که در پایین واقع بود سخت گلوله باران کنند، روسها در این حمله شبانه راه را گم کردند و صبح وقتی به اردوگاه خود رسیدند متوجه وضع مساعدی که ایرانیها داشتند گردیدند و پس از زدو خوردی که

بین آنها درگرفت دو طرف به مقر اصلی خود بازگشتند با این ترتیب ژنرال سازانف نتوانست به پیشرفت چندانی بسمت ایروان نایل آید و از لحاظ لوازم و اسلحه دچار مضیقه شدید شد وعده‌ای را هم که بمنظور کمک در امر آوردن تدارکاتی که برای او از تفلیس می‌آمدند فرستاده بود مواجه با اردوی شاه و مجبور ببازگشت بحدود ایروان شدند تمام طرق مشرف به آن محل نیز زیر نظر ایرانیان بود و چون از آمدن دسته دوم حامل تدارکات هم که از تفلیس می‌آمدند جلوگیری شد سردار روس ناگزیر دست از محاصره ایروان برداشت و شبانه از مقابل شهر عقب نشینی کرد، عقب‌نشینی سریع او توأم با پیشرفت سوار نظام ایران شد که توانستند زحمات بسیاری برای قوای متفرق روس ایجاد کنند با این ترتیب شاه بار دیگر بر ولایت ایروان تسلط یافت پیش از آنکه به شرح بقیه وقایع جنگ مزبور بپردازیم جا دارد نظری اجمالی بوضع قسمتهای دیگر حدود وسیع ایران بیندازیم .

جهانگیری نادرشاه آشفتگی کلی در سراسر آسیای مرکزی ایجاد کرد و از جمله اثرات آن پس از مرگ او تغییر خاندان پادشاهی بخارا بود . فرزند امیر دانیل بنام امیر معصوم که عموماً به بیگی جان شهرت داشت نفوذ خود را نه تنها بر ازبکها تحمیل کرد بلکه بواسطه قدرت سوار نظام خود توانست به ایالت خراسان هم دست‌اندازی و شهر مرو را تصرف کند، این شهریار، پس از وفات دو پسر باقی گذاشت برادر ارشد برضد برادر دیگر دست به اسلحه برد و بدین ترتیب برادر مزبور ناچار به شاه ایران پناهنده شد ، شاه او را باملطفت بسیار پناه داد و بفرزند خواندگی پذیرفت و به والی خراسان فرمان فرستاد که برطبق منظور شاهزاده فراری رفتار کند تا بر برادر خود چیره شود .

در پایان سلطنت احمد شاه اولین پادشاه افغانستان یکی از سران طایفه قلزایی که از ازدیاد قدرت ابدالیها نگران شده بود با اجازه کریم خان بتصرف نرمانشیر در بلوچستان نائل آمد و پسر او حکومت آنجا را بدست گرفت ، فتحعلی شاه بعداً به حاکم کرمان امر کرد که قدرت خود را بر افغانهای مجاور آن حدود توسعه بدهد رئیس طایفه مزبور پس از شنیدن این دستور به حضور شاه رفت و فرمان خلاف آنرا برای والی کرمان یا حکم ولایت نرمانشیر و سیستان گرفت این سردار که نامش محمدخان بود در بازگشت از فرمان شاه سرپیچی کرد و در نتیجه لشکری از ایران به ناحیه نرمانشیر تاخت و پس از بیرون کردن افغانها والی کرمان آن محل را به ایالتی که تعلق داشت ملحق ساخت .

سال بعد از واقعه جنگ شاه که در دامنه کوه آرارات اتفاق افتاده بود اردوگاه همایونی به جلگه سلطانیه انتقال یافت و بولیعهد فرمان صادر گردید که جنگ را در ولایت قراباغ ادامه دهد . ابراهیم خلیل خان رئیس قلعه شیشه که در فصل پیش، از او یاد کردیم داوطلبانه نسبت به روس اظهار اطاعت کرد و نواده خود را گروگان نزد ژنرال سازائف فرستاد و هنگامی که نیروی ولیعهد نزدیک آمد این شخص برای آنکه از عهده مقاومت برآید از روسیه استمداد کرد که در نتیجه سیصد تن کمک فرستادند تا چریک سوار نظام او را برای دفاع از پل خدا آفرین بر رودخانه ارس همراهی کند، عباس میرزا از راه این پل عازم قراباغ شد و ایرانیان توانستند از آن عبور کنند قوای ابراهیم خلیل خان با تلفات عقب نشینی کردند ، پس از این واقعه ولیعهد بسمت شیشه پیشروی کرد و حاکم این محل بار دیگر برای دریافت

کمک فوری به ژنرال سازانف فشار آورد ، بنابراین قوای کمکی نیرومند از تفلیس برای او فرستادند که با اردوی عباس میرزا مواجه و مجبور شدند در گورستانی سنگر بگیرند. برطبق شرحی که ایرانیان یاد میکنند پس از شش روز جنگ پی در پی قوای روس عقب نشست و خیمه ولوازم ایشان بدست قوای ایران افتاد، در همین موقع شهر مهم ایروان نیز بنام شاه بتصرف درآمد . در ابتدای نبرد مهدی قلی خان که راجع به عملیات موفقیت آمیز سوار نظام او در برابر نیروی ژنرال سازانف گفتگو کردم از طرف شاه روانه ایروان شد تا از قصد واقعی حاکم آنجا محمد خان اطلاع حاصل کند، چون بنظر میرسید که پار دیگر این شخص تحت تأثیر گفته های نمایندگان روس قرار گرفته بود از اینرو مهدی قلی خان عزم کرد او را از بین ببرد و برای این منظور با نفرات خود وارد قلعه شد و بعنوان اینکه آنجا را برای مقابله با محاصره مجدد روسها آماده میسازد توانست تمام قوای خود را بی آنکه موجب تحریک سوء ظن حاکم بشود وارد قلعه کند و با علامت مخصوصی که داده بود سربازان او از دیوارها بالا رفتند و دروازه قلعه را تصاحب کردند ، محمدخان وقتی به خیال خیانت تسلیم آن افتاد که دیر شده بود . در این موقع فرمانده روس در صدد برآمد که از سواحل گیلان به ایران وارد شود و از آنجا پایتخت را مورد تهدید قرار دهد اما او تمام موانع چنین کاری را کاملاً در نظر نگرفته بود، کشتی روس در بندرگاه کوچکی بنام انزلی که بر خلیج مسط است لنگر انداخت ، سربازانش آن محل را گرفتند و فرمانده آنها از آنجا قصد کرد رشت را که شهر عمده گیلان است تصرف کند. مرداب انزلی دوازده میل وسعت دارد و قسمت عمده ای از آن بقدری کم عمق است که فقط کشتی های کوچک میتوانند

از آنجا عبور کنند و این کار را هم باید با چنان دقتی انجام داد تا در گل ولای که پیوسته از رودخانه پیربازار فرو سیریزدگیر نکنند، بنابراین گذشتن از مرداب بوسیله کشتی امکان ناپذیر بود و قایق های کافی نیز برای حمل سربازان و لوازم و اسلحه به خشکی فراهم نبود، فرمانده روس ناچار تصمیم گرفت نفرات خود را از دور مرداب عبور دهد ولی راه باتلاقی آن حدود بقدری صعب العبور بود که بانهایت سختی امکان داشت توپ را از آن گذرانید . جنگل های انبوهی بین انزلی و شهر مهم گیلان واقع شده است در بین جنگل ها گیلکها آماده بودند که بموقع مهاجمان را گلوله باران کنند، مبارزه ای دشوارتر از این را نمیتوان بتصور آورد زیرا بهیچوجه آسان نبود که فرماندهی بتواند نیرو و تدارکات و توپخانه خود را از میان زمین های باتلاقی و پرگل که در جلوشهر رشت بود عبور بدهد در نتیجه جای تعجب نیست وقتی که گیلکها از کمینگاه شروع به حمله کردند قوای روس به هرج و مرج اجتناب ناپذیری دچار شدند و بآنها دستور رسید که به بندرانزلی بروند و از آنجا هم با کشتی عقب نشینی کردند و اگر قول ایرانیان قابل اعتماد باشد مقداری توپ و لوازم جنگی باقی گذاشتند .

فرمانده روس در گرجستان از گنجه خارج شد و در کنار رودخانه تاتار موضع گرفت ، شاه به عباس میرزا فرمان داد که در تسخیر گنجه سعی کند و برای آنکه توجه ژنرال سازانف را بطرف دیگر منحرف کرده باشند اسمعیل خان مأمور شد جبهه دیگری در کنار رودخانه ایکه فرمانده روسی در آنجا موضع گرفته بود ایجاد کند با این ترتیب اوموفق گردید سردار روس را از محل خود حرکت دهد و ولیعهد بتصرف گنجه نائل آمد و اهالی آنجا را به تبریز انتقال داد، آنگاه ژنرال سازانف

به شیشه حمله برد و ابراهیم خلیل خان قلعه را باو تسلیم کرد و سردار روس به گنجه رهسپار شد .

فرمانداران کوبه، دربند و باد کوبه و رئیس طایفه لزگی کسانی برای استمداد نزد شاه فرستادند و از ایران قوایی برای یاری ایشان آمد گروهان روس که از انزلی به باد کوبه انتقال یافته بودند در آنجا مصادف با توپخانه حاکم شدند و قوای روس ناچار در جلو شهر ماند و با توپخانه خود صدمات زیاد بانجا وارد کرد اما از کوهستانهای لزگی و دربند قوایی به کمک حاکم رسیدند و فرمانده روس ناگزیر بوسیله کشتی در سواحل طوالش پیاده شد لشکر روس سپس به طرف باکو تاخت و قوای طوالش هم بانجا آمدند ضمناً و لیعهد از پشتسر با حمله ای از طریق اردبیل سردار روس را تهدید کرد و سازاتف ازبیم محاصره پیشنهاد کرد با رئیس قلعه باد کوبه برای تسلیم آن بمذاکره پردازد .

رئیس قلعه مزبور درصدد برآمد با فرماندار کل قفقاز ملاقات کند و متناسب با مأموریت پرخبانتی که باو پیشنهاد کرده بودند به ارتکاب جنایت بزرگی مبادرت ورزد و چنین وانمود کرده بود که قول او را قبول میگردند. وی مأموری به مقرر نماینده مسکوی فرستاد و اطلاع داد که مایل است شخصاً در باره شرایط تسلیم باکو با جناب اجل به مذاکره حضوری پردازد بدین ترتیب سازاتف به دامی افتاد که ایرانی بی باک پیش پای او گذاشته بود و هنگامی که باخان در پای حصار باد کوبه سرگرم مذاکره بود قاتلان بر سرش ریختند و فوری هلاکش کردند و در حالیکه هنوز آشفته گی ناشی از مرگ فرمانده آنها در قوای روس حکمفرما بود نفرات ایران حمله را شروع کردند و افراد روس که

در کنار دریا مانده بودند بار دیگر بوسیله کشتی فرار اختیار کردند . چنانکه ملاحظه شد ما شاهد تجدید روابط دوستانه یا اقدامات خصمانه بین ایران در دوره فتحعلی شاه با روسیه و انگلستان بوده‌ایم . حال باید به مناسبات صلح آمیز بین شاه و فرانسه بپردازیم . برای ما چنین نقل کرده‌اند که در سال ۱۲۱۶ هجری (۱۸۰۱ مسیحی) تاجری ارمنی از بغداد آمده بود و ادعا داشت که حامل اعتبار نامه‌ای از دولت امپراتوری ناپلئونی است ولی در تهران کسی قادر به ترجمه متن فرانسه نامه‌هایی که او همراه داشت نبود در نتیجه حضرت سفیر ناچار به تحمل بی‌اعتنایی و تحقیری گردید که در صورت ظاهر ، خود یا همراهانش هم برای تعدیل آن کمکی نکردند ولی اعتبار مقام و مأموریت نماینده بعدی فرانسه محل تردید نبود چون دربار ایران قبلاً از ورود او اطلاع حاصل کرده بود اما این سفیر که از پاریس بنا بر علاقه‌ایکه از جانب شاه در اسلامبول به سفیر فرانسه ابراز شده بود اعزام گردیده و گفته شده بود که امکان داشت شاه را از حمایت فرانسه برخوردار سازد در حدود مرز ایران از طرف پاشای بایزید توقیف شد (۱) این شخص را شهر بردند و هشت ماه در یک انبار خشک زیر زمینی محبوس کردند (۲) در انقضای آن مدت پاشای بایزید درگذشت و گذشته ازین ، خبر فتح اوسترلیتز که تا قلب ترکیه نفوذ کرده بود وسیله حمایت کافی برای نمایندگان فرانسه فراهم ساخت ، ولیعهد ایران آزادی مسیو ژوبر را خواستار شد و او توانست سفر خود را بمقصد ایران تعقیب کند . وی در ماه مه ۱۸۰۶ به تهران وارد شد و پس از توقف کوتاهی همراه سفیری

(۱) یادداشتهای راجع به ایران تألیف م. لانگلس

(۲) مسافرت به ارمنستان و ایران تألیف ب. ا. ژوبر

از ایران که عازم مأموریت در نزد دولت امپراتوری ناپلئون بود به اروپا بازگشت سفیر مزبور به تیلسیت رفت و در آنجا عهدنامه‌ای امضا کرد که امپراتور آنرا در مه ۱۸۰۷ در فینکشتاین تصویب نمود (۱). گفته‌اند خان قراباغ ابراهیم خلیل‌خان کذایی که مدتها در مقابل قدرت آقا محمدخان ایستادگی کرده بود با وطلبانه روسها را به قلعه شیشه راه داد ولی پس از تأمل کافی آن سردار سالخورده دریافت که یک مسلمان مؤمن نمیبایست در تحمیل حکومت کفر بر گروهی از اهل ایمان همراهی کرده باشد، این ندامت وجدانی او مصادف با پیغامی شد که از خواهر خود که زن فتحعلی شاه بود و فرزندش که در اردوگاه شاه بسر میبرد دریافت داشت بنابراین درصدد برآمد قوای روس را در شیشه نابود و آن قلعه را به دولت ایران تسلیم کند.

چون شاه از این تصمیم او اطلاع حاصل کرد به ولیعهد دستور داد که بسمت قراباغ حرکت کند تا بتواند در صورت لزوم به ابراهیم خلیل‌خان کمک برساند ازینرو عباس میرزا بطرف قراباغ شتافت و فرزند خان آن ایالت را از جلو روانه کرد، در ورود به پل خدا آفرین بر رودخانه ارس والاحضرت با نفرات پسر ابراهیم‌خان برخورد کرد که سرافکنندگی و صورت ماتمزده‌اش حاکی از نابودی خان طایفه بود گویا ابراهیم خلیل‌خان در نظر داشت باتفاق دوهزار تن قلعه راترك گوید و به اردوگاهی در چهل میلی حرکت کند و در انتظار ورود فرزند خویش بماند و از جمله کسانی را که از این نقشه آگاه ساخته و با آنان مشورت کرده بود یکی نواده خود او بود این جوان که از

(۱) مجله بلاک‌وود (Black wood) چاپ ادنبورگ شماره ۲۱ سال ۱۸۲۲ -

عموی خود نفرت شدید داشت تمام نقشه او را با خیانت خود برهم زد چون موضوع را بفرمانده روس اطلاع داد این افسر پلید از عهده وضع بغرنجی که پیش آمده بود نیک بر آمد، نواده خان را با خود برداشت و در دل شب باتفاق سیصدتن به خیمه ابراهیم خان رفت و در وضع مغشوشی که ایجاد شده بود خان و سیویک تن از بستگان و نوکرانش را بقتل رسانید سپس فرمانده روس یکی از فرزندان خان متوفی را حاکم قراباغ کرد و خود در شیشه سنگر گرفت تا از تفلیس قوای امدادی برای او بفرستند. نفرات کمکی بسرعت به قراباغ فرستاده شد ولی آنها در محلی بنام خانشین با لشکر عباس میرزا تصادف کردند که پس از نبرد سختی فتح با قوای ایران شد و افراد روسی درهم و بر هم عقب نشینی کردند و آنگاه قوای نامنظم ایران در نقاط مختلف گرجستان متفرق شدند تا در همه جا خرابی بار آورند و خود فرمانده ایرانی بسمت ارس بازگشت و عده‌ای را اعزام کرد تا طوایف قراباغ را به ایران بیاورند و چون یکی از ایشان مخالف این حرکت بود برای نبرد با ایرانیان از روسها استمداد کرد، نیروی کمکی آمد و گروه ایرانی شکست یافتند عباس میرزا هم نفرات کمک پیاری هموطنان خود فرستاد در نتیجه فرمانده روس پس از تقویت نفراتی که در شیشه مستقر بودند به تفلیس بازگشت، ولیعهد به ولایت شیروان تاخت تا حاکم بی‌قید آنجا را سرکوب کند و چون این کار انجام شد به تبریز برگشت، در آن ضمن خان دربند الحاق ولایت خود را به روس اعلام داشت .

در همین سال لشکر ایران در ناحیه دیگری هم سرگرم زد و خورد بود بدین شرح که بین ارومیه و کرمانشاه نواحی مرزی شهر زور واقع است که در آنجا پاشایی نام عبدالرحمن حکومت داشت این پاشا که

دچار بد رفتاری فرماندار کل بغداد شده بود به دربار ایران پناه جست و شاه بیدرنگ او را تحت حمایت گرفت و با کمک شاه حکومت خود را بازیافت و در عین حال فرزند ارشد شاه محمد علی میرزا نایب السلطنه برای فرمانروایی سراسر مرز ترکیه منصوب گردید. پس از این واقعه پاشای بغداد بار دیگر چنان نسبت به عبدالرحمن سخت گیری نشان داد که او باز به ایران پناه برد، در این منازعه ولیعهد دخالت کرد و سلیمان پاشا داماد فرماندار کل بغداد بقصد مقابله با او باتفاق سی هزار تن حرکت کرد. در زدو خوردی که اتفاق افتاد ترکها شکست یافتند و تا حدود موصل از طرف لشکر ایران تعقیب شدند فرمانده آنها که اسیر شده بود زنجیر بسته به تهران فرستاده شد، بارهایی او شاه عبدالرحمن را بحکومت شهر زور منصوب کرد.

اگر شرح عملیات جنگی را که به تصاحب ایالات دربند، باد کوبه شیروان، شکی، گنجه، طالش و مغان از جانب دولت تزاری منجر گردید در اینجا ذکر کنیم ممکن است موجب ملالت خاطر خواننده شود همسایه شمالی پس از آنکه سپاهیان در اروپا پیروز شدند بتدریج توانست وصال و نیروهای خود را در میدان جنگ آسیا بکار اندازد. در همان حال سستی قدرت و بی ثباتی در اقدامات دولت ایران مشهود بود در صورتی که از طرف دیگر نمایندگان روس در بکار بستن هیچ وسیله ای بمنظور جلب خاطر و منافع خصوصی خان های بی قید فرمانروای مردم آن حدود که منطقه عملیات جنگی بود فروگذار نمی کردند، بر طبق نوشته های ایرانیان بعضی از خانها پشاه وفادار بودند ولی ناچار شدند بواسطه اظهار علاقه سکنه ناحیه خود نسبت به تزار، دست از حکومت بردارند خان های دیگر با پول و تعارفات جالب روس

بان سمت گرویدند و یکی از آنها بشرطی اطاعت امپراتور را پذیرفت که دشمن محلی او را مقتول سازند و حاصل عمل در همه موارد یکسان بود و جنگاوران نیرومند شمالی رفته رفته قدرت خود را بر ایالاتی که در شمال ایران بود بسط دادند .

در سال ۱۲۲۲ هجری (۱۸۰۵ مسیحی) جنگی کوتاه ولی بسیار خونین بین ایرانیان و افغانها درباره استحكامات مرزی غوریان در سرزمین هرات اتفاق افتاد، وقتی که شاهزاده افغانی فیروز میرزا در ایران بصورت پناهنده‌ای می‌زیست شاه چنانکه نوشته‌ام به حاکم خراسان امر کرد که در پیشرفت منظور او کوشا باشد .

غوریان تصرف شد و در دست ایرانیها ماند ولی نایب‌الحکومه آنجا قلعه را به افغانها تسلیم کرد و فیروز میرزا غافل از تعهدی که در نزد شاه داشت برای حمله به غوریان لشکر فرستاد نبردی در گرفت که بشکست افغانها منجر گردید و فرمانده آنها که از تخت روان طلایی خود ناظر پیکار بود بقتل رسید سپس حاکم خراسان بسمت دروازه هرات رو نهاد و فیروز میرزا مجبور شد مبلغی بابت خراج دو سال اخیر بپردازد و در آینده هم مرتباً خراج تقدیم دارد و بعلاوه پسر خود را ضامن قول خود به گروگان داد و نایب‌الحکومه غوریان را نیز به ایرانیان تسلیم کرد .

در همان حین حاکم کل قفقاز که بجای سازانف بیچاره بدفرجام تعیین شده بود نماینده‌ای بدربار ایران فرستاد و پیشنهاد کرد که راجع به قراباغ، شیروان و شکی عهدنامه صلحی با تزار بسته شود و جوایی دریافت داشت . مبنی بر اینکه تا تمام ایالاتی که سابقاً به ایران

تعلق داشته بشاه مسترد نگردد صلحی امکان پذیر نخواهد بود .
پادشاه ایران بمناسبت جنگی که با همسایه شمالی داشت از
حکومت انگلیسی هند درخواست کمک کرد ولی در مراحل ابتدایی
جنگ مزبور انگلیس و روس همدست بودند بنابراین کمکی که ایران
تقاضا کرده بود نرسید و در عین حال وضع جغرافیایی ایران اتحاد
پادشاه این کشور را منظور عمده دشمنان انگلستان ساخته بود و از
ناحیه دو حکومت مختلف تقریباً در زمان واحد دو هیأت سیاسی پرآب و
تاب بدربار شاه آمدند یکی از جانب تالپورهای سند که از رویه متجاوز
دولت انگلیس در شرق دچار اضطراب و طالب حمایت و اتحاد باشاه
بر ضد انگلستان بودند، هیأت دیگر از جانب امپراتور ناپلیون بریاست
ژنرال گاردان باتفاق هفتاد افسر به تهران وارد شد، وی عهدنامه با
ایران را که امپراتور تصویب کرده بود همراه آورد شاه نیز برای استرداد
ایالات از دست رفته ایران راهی جز پیمان تعرض و دفاعی با فرانسه
نداشت افسران ژنرال گاردان مأمور شدند مطابق اسلوب پیاده نظام
و توپخانه اروپایی افراد ایرانی را تعلیم دهند. امیدواری شاه باتشویق
سفیر فرانسه این بود که در هر قسم عهدنامه ای که بین ناپلیون و امپراتور
روس منعقد میگردد استرداد ایالتهای گرجستان و قراباغ پیش بینی
شود، نماینده ای هم از طرف فرماندار کل قفقاز بمنظور مذاکره صلح به
تهران فرستاده شد . نظر ژنرال گاردان را در باره جوابی که باید بحاکم
روس میدادند استفسار کردند، شاه که ناچار ایالات خود را از دست
داده بود امید داشت که آنها را بوسیله یک عهدنامه اروپایی بازیابد
و ژنرال گاردان اعمال نفوذ کرد تا در آن موقع دو طرف بجنگ متوسل
نشوند و بفرمانده روس اطمینان داد که اگر از پیشرفت بیشتر بحدود

مرزهای ایران خود داری کند از جانب شاه اقدامی نخواهد شد، از طرف دیگر شاه را متقاعد ساخت که از توقف موقت عملیات ضرری نخواهد دید، وضع کارها برین منوال بود که یکباره به تهران خبر رسید معاهده صلحی بین دو امپراتور روس و فرانسه در تیلسیت امضا شده و در آن هیچگونه مطلبی برای بازگردانیدن ایالات گرجستان و قراباغ به ایران پیش بینی نشده است .

درحالی که فرانسه درخواست بسیار مورد علاقه ایران را کنار گذاشت باز هدف ناپلیون تأمین اتحاد با دولت ایران بود و چون میخواست بهندوستان حمله کند چنین اقدامی از راه ایران امکان داشت و بمناسبت احتمال وقوع چنین تهاجمی بود که حکومت هند عزم راسخ داشت تمام نفوذ خود را بمنظور برکناری هیأت فرانسوی از دربار ایران بکار اندازد. بنابراین ژنرال ملکم در سال ۱۸۰۸ بسمت خلیج فارس اعزام شد و چون باو ابلاغ کردند که مقصود خود را با حاکم فارس در میان بگذارد و به پایتخت نزدیکتر نشود. فوری به هند بازگشت تا از فرمانروای کل دستورهایی برای الزام دولت ایران در اجرای تعهدات که بر عهده گرفته دریافت کند. در همان هنگامی که ژنرال ملکم از طرف حکومت هند بدربار ایران آمده بود سفیر دیگری نیز مستقیماً از دربار انگلیس بان کشور فرستاده شده بود و درحالی که برای اشغال جزیره خارک در خلیج فارس بوسیله نفراتی که از قوای انگلیسی هند آمدند مشغول اقدامات بودند سفیر انگلستان وارد بوشهر و از آنجا روانه پایتخت شد و عهدنامه‌ای با حکومت شاه امضا کرد که بموجب آن ایران انصراف خود را از اتحاد با فرانسه اعلام داشت و در واقع سرهارفورد جونز حتی اظهار کرده بود که اگر گذرنامه ژنرال

گاردان مسترد نشود باورود به تهران موافقت نخواهد کرد. در معاهده ایران و انگلستان توافق شد که در صورتی که انگلستان خود با روسیه در جنگ باشد هر ساله بواسطه جنگی که ایران با روسیه راه بیندازد کمک مالی بشاه بدهد و این وجوه قرار بود از خزانه داری هند پرداخت شود لذا فرمانروای هند تصمیم گرفت که خود نماینده مخصوصی بفرستد تا برای پرداخت وجوه مزبور با حکومت ایران ترتیب لازمی اتخاذ کند، در این گیر و دار رقابت تأسف انگیز و فقدان همکاری بین دو هیأت اعزامی از انگلستان و هند پدید آمده بود. سرهاردفورد جونز را متهم کرده بودند که در گفتگوی خود با دولت ایران بروشی عمل کرده که از شأن حکومت هند در نزد آن دولت کاسته شود متقابلاً حکومت هند نیز بسیار سعی کرد تا از شئون سفیر پادشاه انگلیس در دربار ایران بوسیله امتناع از پرداخت حواله هایی که در کلکته قابل تأدیه بوده بکاهد.

ژنرال ملکم که بعلت خنثی شدن نقشه وی برای تصرف جزیره خارك دلسرد شده بود باز علاقه داشت که بصورت مسالمت آمیزتری به ایران بازگردد ازینرو در رأس هیاتی پار دیگر در بوشهر پیاده شد (۱۸۱۰ میلادی) و چنانکه گفته اند فرمانفرمای کل هند باسانی موافقت کرد که وضع ژنرال ملکم و هیأت او وزین تراز سفارتی باشد که از انگلستان بریاست سرهاردفورد جونز فرستاده بودند، سپس ژنرال ملکم بسنت پایتخت حرکت کرد با ترتیب و وضعی که بعد اثر و نفوذ دائم در ذهن مردم ایران در باره ثروت و بلند نظری زمامداران هندوستان

باقی بگذارد. دولت ایران بوضع روابط واقعی بین متصرفات انگلیس در هند با دولت پادشاهی انگلستان باسانی پی نمیبرد و میدید که دوسفیر برای جلب نفوذ برضد یکدیگر اقدام میکردند و بجای آنکه نمایندگان دولت واحدی باشند مثل این بود که سفرای دو کشور دشمن بودند. برای حل این معما راهی که ظاهراً رضایت بخش مینمود در ذهن زمامداران ایران نقش بست، ژنرال ملکم از سفیر دیگر دست و دل باز تر بود و چون معروف بود که نمایندگی حکومت یک کمپانی تجارتنی را دارد استنباط میکرد که او لابد سهمی هم از مخارجی که در حین مأموریت خود میکرده دریافت میداشته و بنابراین بنفع شخصی او بوده است که آنچه ایرانیان مطالبه میکردند پرداخت کند.

علاوه بر منظورهای مستقیم، هیأت اعزامی هند مقاصد دیگری هم داشت که عزم داشتند آنها را تأمین کنند. احتیاج به اطلاعات صحیح درباره کشورهای غربی ماوراء هند واقع بودند از مدتها پیش در هندوستان مورد علاقه بود بخصوص تحصیل این اطلاعات در زمانی که تهاجم به هند بوسیله دشمنی اروپایی از احتمالات قوی بشمار میرفت بسیار ضرورت داشت و چندین افسر بسیار مستعد برای این منظور در هیأت ژنرال ملکم بودند و با مساعی پوتینگر، کریستی، مکدونالد کینر، مونتایس و دیگران اینگونه اطلاعات فراهم آمد و اروپا قسمت اعظم آمارهای قابل اعتماد درباره کشورهای که بین دریای سیاه و رودخانه سند واقع اند در پرتو مجاهدتهای هیأت مزبور بدست آورد و مدیون آنان بود حتی تا یک ربع قرن بعد نیز اطلاعات مزبور مورد استفاده واقع میشد.

عملیات خصمانه بین روس و ایران باز هم تجدید شد فرمانده کل

قفقاز تا ایروان پیشروی کرده و به محاصره آن شهر پرداخت و دسته دیگری را فرستاد که ولیعهد را در جبهه خوی سرگرم کنند، عباس میرزا هم قوای کمکی به ایروان فرستاد و عزم کرد بسمت رود ارس پیشروی کند وی در حدود نخجوان با قوای روس روبرو شد و چون این عده قادر نبودند صدمات قاطع به لشکر ایران وارد کنند به دامنه کوههای آراغات عقب نشینی کردند و محاصره ایروان را شدیدتر ساختند. نمایندگان روس به آزمایش وفاداری حاکم آن شهر پرداختند ولی چون او دست از مقاومت نمی کشید دستور حمله شبانه صادر شد، ایرانیان از این قصد روسها بموقع خبردار شدند و به نفرات خود دستور دادند که هنگام شب سکوت محض رعایت شود تا موقعی که لشکر مسکوی به آزمایش استحکامات قلعه اقدام کردند درین هنگام ناگهان تفنگداران و خمپاره اندازان پیاده نظام ایران همه باهم به تیراندازی پرداختند و صف مهاجمان را مغشوش کردند، فرمانده روس پس از تحمل تلفات سنگین نفرات خود را به اردوگاه بازگردانید و پس از آن پیش آمد فقط تا وقتی در جلو شهر ماند که تدارک کافی برای عقب نشینی فراهم ساخت و سپس به گنجه تاخت اما در آنجا نیز از جانب قوای محدود ایران که در تعقیبش بودند دچار مزاحمت گردید.

شاه و ولیعهد علاقه تام داشتند که از کمک ژنرال ملکم و افسران او برای تعقیب جنگ بهره مند شوند، توصیه او به ایرانیان این بود که در صفوف منظم و با سنگرگاه به نیروی روسی حمله نکنند بلکه قوای تازه کار و توپخانه ناقص خود را ذخیره کنند و این وسایل را فقط برای دفاع قلعه ها و راه های صعب العبور نگاه دارند و با تمام قوا سوار نظامی را که میتوانند فراهم بیاورند بمنظور اذیت و فشار دشمن بکار برند

ژنرال ملکم راضی نشد که باتفاق قوای ایران بمیدان جنگ برود مگر آنکه سفير انگلستان موافقت کرده باشد ولی در آن هنگام چنین اقدامی بنظر عالیجناب دور از مصلحت بود اما دو افسر انگلیسی را در اختیار ولیعهد گذاشتند و ژنرال ملکم پس از دریافت نشان شیروخورشید که بافتخار او ایجاد شده بود به هندوستان بازگشت .

بمناسبت ورود سفیری از جانب پادشاه ژرژ سوم شاه ایران متقابلاً حاجی میرزا ابوالحسن خان را که نوه صدر اعظم مرحوم بود ، برای مأموریتی روانه لندن کرد بمنظور اینکه تحقیق کند کمک مالی را که برطبق عهدنامه قرار بود شاه از انگلستان دریافت کند چه مقامی باید پردازد .

در این موقع عربهای وهابی به جزیره بحرین حمله بردند که در سواحل عربی خلیج فارس واقع است و ایران ادعای حاکمیت بر آنرا دارد . امام مسقط به شاهزاده حاکم فارس اطلاع داد که نمیتواند از عهد عربهای وهابی برآید، به صادق خان که فرمانده قوای فارس بود فرمان رسید که برای سرکوب آنها لشکر بکشد او مطابق مطلوب دولت ایران از عهده آن خدمت بر آمد ولی بنظر نمیرسد که کارش نتیجه پایدار داده باشد .

ضمناً آتش جنگ گرجستان تیزتر شد و فرزند ارشد شاه مأموریت یافت در رأس بیست هزار تن بر شهر تفلیس دست یابد اما او فقط به غارتگری در حدود دریاچه گوکچای پرداخت و به ایروان بازگشت ولیعهد

(۱) این همان نماینده ایران است که مأموریت او بطرز با مزه ای در کتاب حاجی بابا در انگلستان توصیف شده است .
 (۲) رجوع شود به کتاب عربستان تألیف پل گراو .

نیز بحدود گنجه رفت چون آرامنه آنجا قول داده بودند محل را باو تسلیم کنند فرمانده روس از این نقشه اطلاع یافت و آرامنه را اسیر کرد، عباس میرزا هم به تبریز برگشت سپس فرمانده قوای روس به محلی موسوم به حاجی قرا پیشروی کرد و زدو خوردی بین نفرات او و ولیعهد در گرفت در نبرد دیگر گفته اند یک گروهان روس اسیر گردید و با پرچم خود به تهران فرستاده شد .

سال ۱۸۱۲ در تاریخ ایران بواسطه فاجعه بزرگی که به لشکر ولیعهد وارد آمد مشخص شده است، درباره زدو خورد های کوتاهی که در پاییز آن سال واقع شد شرح وافی بقلم یکی از نفراتی که در آن شرکت داشته (۱) در دست داریم . سرگراوزلی که در آن موقع سفیر انگلستان در دربار ایران بود به اردوگاه ولیعهد در نزدیکی رودخانه ارس رفت بامید اینکه بین والاحضرت و کمیسر روس وساطت کند افسر ارشدی هم از طرف روسها به اردوگاه عباس میرزا آمد و پیشنهاد کرد نمایندگانی از جانب دو دولت انتخاب شوند و در ساحل ارس ملاقات کنند با این پیشنهاد موافقت شد ولی نتایج مطلوبی نداد .

نمایندگان روس حاضر به تسلیم چیزی نبودند، ایرانیان نیز ترتیبی که وضع موجود متصرفات را تثبیت کرده باشد نمی پذیرفتند در همان حین خبری به تبریز رسید که بین روسیه و انگلستان قرار داد صلحی امضا شده و چون خبر مزبور بوسیله نامه یکی از افسران روسی مأمور در دریای خزر تأیید شده سرگراوزلی دستور داد افسران انگلیسی دیگر در عملیات جنگی برضد روس شرکت نکنند، وی به کمیسر روس

(۱) دکتر کریمکهنهچهن رجوع شود به کتاب شرح زندگانی سرجان ملکم

هم اطلاع داد که چنین دستوری صادر کرده بود ولی بنا به درخواست عباس میرزا و وزیرانش سفیر انگلیس بدو افسر با سیزده گروهبان اجازه داد که در لشکر ایران بمانند .

این افسران تعلیمات خاصی راجع به خدمت و طرز رفتار خود دریافت نداشته بودند ولی معتقد بودند که چون زیرفرمان ولیعهد می باشند اخلاقاً تعهد دارند از شرکت در جنگی که بفرماندهی او است امتناع نورزند . لشکر ایران بسمت ارس پیشروی کرد و مقصد آنان محلی بنام اصلان دوز بود آنها در کنار رودخانه چادر زدند، نهر کوچکی هم در سمت راست ایشان واقع بود . تا ده روز با کمال آسودگی و اطمینان بیمورد و دور از احتیاط در آنجا ماندند ولی از این خواب غفلت در نیمه روز ۳۱ اکتبر با حمله ناگهانی روسها سراسیمه بیدار شدند ، در اردوی ایران کسی هیچگونه گمان این حمله آنها را نکرده بود و پیش از آنکه نفرات ایرانی برای مقاومت مجال حرکتی یافته باشند روسها تا چند صد قدمی آنها رسیدند و تپه کوچکی واقع در پشت سر ایرانیان را که بر اردوگاه آنها مسلط بود تصرف کردند، عباس میرزا بقصد شکار رفته بود و چون افسر انگلیسی مأمور توپخانه دستور داشت در رکاب باشد چیزی نمانده بود که توپها بدست روسها بیفتد، افسر دیگر انگلیسی نفرات پیاده خود را آماده ساخت و با شتاب تمام در حدودیکه در آن آشفته گی امکان داشت بین اردوگاه ایران و تپه ایکه روسها در آنجا موضع گرفته بودند مستقر شد تا از ورود دشمن به اردوگاه ممانعت کند از بالای تپه، توپخانه روس او را زیر آتش گرفته بود و سیصد تن هم از چند طرف جلو او آمدند در این حین وضعی

(۱) عدد روسها ۲۳۰ تن بود باشش قطعه توپ و نفرات ایران بمرااتب بیشتر بود *

که معرف خام بودن اخلاق شرقی است پیش آمد و در حالیکه افسر انگلیسی برای مقابله با دشمن تلاش میکرد فرمانی از ولیعهد دریافت داشت که بسمت رودخانه در طرف راست اردوگاه عقب نشینی کند و موقعیکه سروان کریستی گروهبانی فرستاد که بیمورد بودن عقب نشینی را تأکید و لزوم از بین بردن مهاجمان را خاطر نشان کند ولیعهد سخت عصبانی شد و ملت آن افسری که جان خود را در راه او فدا میکرد به طعن و لعنت گرفت و خود به مقابل نفرات تاخت و پرچم آنها را گرفت و دستور عقب نشینی داد .

با سروان کریستی دودسته مانده بودند و او با این عده همراه نفراتی که دستور عقب نشینی داشتند حرکت کرد و چند تن افسر مجروح را نیز همراه بردند و توپها را هم از رودخانه عبور دادند که چون گلوله نداشت عاطل مانده بود، دیری نگذشت که اردوگاه ایران و آنچه در آن بود بدست روسها افتاد ولیعهد قوای پراکنده خود را جمع کرد و در حدود تیررس دشمن که فقط رودخانه ای بین آنها فاصله بود مستقر شد .
ستوان لیندسی ، در رأس بیست تن از افراد خود و یکی از غلامان ولیعهد بادلوری بسیار به اردوگاه دشمن زدوهریک از نفرات او موفق شد شش دورگلوله توپ با خود بردارد، در موضع جدید جناح راست ایرانیان در دامنه تپه ای مستقر گردید و منظور این بود که وضعیتشان تقویت شده باشد بخصوص که گودالی و چند حفره در اطراف آن وجود داشت در جلو، اردوگاه سابق آنها بود و جناح چپ آن کناره رودخانه ای کوچک بود سروان کریستی با دو دسته روسها را از جنگلی

که در بین دو جبهه واقع بود بیرون راند و ستوان لیندسی با کمک دو توپ عده متساوی از توپخانه را که در مقابل او بودند از کار انداخت. وضع بدین منوال بود تا شب فرارسید، افسران انگلیسی به ولیعهد پیشنهاد کردند که چون اسلحه نفرات پیاده تقریباً بکلی تمام شده ولیعهد دیگر نمیتواند بچنگ ادامه دهد و چون روز بعد در صورتی که عباس میرزا در همانجا میماند روسها بدون شک حمله را تجدید می کردند ترجیح قطعی در عقب نشینی است ولی والاحضرت حاضر نشد برطبق این پیشنهادی که باوشده بود رفتار کند و با همه افرادی که در پیرامون او بودند به مشورت پرداخت اما گفته احدی را هم بکار نمی بست و چون خود او و وزیرانش و میرزاها و منشی ها همه دستور صادر میکردند اردوگاه به صحنه آشفتهگی غیر قابل تصویری تبدیل شد سربازان و توپچی ها سوارها، قاطرها اسبها و شترها همه بر روی تپه کوچکی بودند که در نزدیک آن گودال بود و در آن حدود فقط برای دویست تن بیشتر جا نبود و بدبختانه تقریباً پراز خانه های گاله پوش بود ولیعهد سرانجام دستور داد دو تا از توپها را بالای تپه ببرند، بالای تپه نقطه ای بود که امکان نداشت بطرز مؤثری بتوانند از آن استفاده کنند. فرمانده سبک سر قوای ایران حتی از احتیاط معمولی قرار دادن دهانه توپ بسمت دشمن غفلت کرد و در ساعت چهارونیم صبح اول نوامبر به سروان کریستی دستور رسید که نفرات خود را به محلی که صلاح میداند انتقال دهد و ستوان لیندسی هم دستور فوری یافت که توپهای خود را بدامن تپه بیاورد، در گودال و حفره های اطرافش یازده عدد از سیزده توپ را بزودی جای دادند در همان موقع روسها به اردوگاه ایران نزدیک شدند و چون مقاومتی ندیدند آنچه در راه ایشان

بود از بین بردند افراد ایرانی که روی تپه مانده بودند در همان وضع آشفته‌گی پیموردی که داشتند بسمت همقطاران خود در پائین تپه تیراندازی کردند، آتش توپخانه روس که در مقابل این تیراندازی بود بام‌های گاله‌پوش قلعه را آتش زد و شعله‌ها بزودی از هر طرف زیاد شد و سیصدتن طعمه حریق شدند گلوله‌ای به گردن سروان کریستی خورد و موقعی که بدون یاور بر زمین افتاده بود فرمانده روس (۱) دو تن را مأمور کرد که او را مقتول سازند لشکر ولیعهد بکلی تارومار شد تمام توپ‌های او از بین رفت و خودش نیز بسوی تبریز بازگشت .

از این شکست یک سال گذشت و قوای دشمن هنوز مسلح و آماده عملیات جنگی بودند و شاید به‌خاطر داریم که در آن دوره فراموش نشدنی با اینکه روسها در اروپا خیلی گرفتاری داشتند باز توانستند از وضع مساعدی که در برابر نیروی ایران فراهم کرده بودند حد اعلای استفاده را ببرند و با آنکه روسیه از تهاجم ناپلئون سخت فرسوده بود توانست موجبات تعقیب فتوحات خود را در کرانه دریای خزر فراهم سازد. لنگران ۲ هدف حمله جدید روس شد و پس از نبرد سختی آن شهر را گرفتند ایرانیها میگویند در آن جنگ پنج هزار تن از دست دادند ۳ از طرف دیگر قوای روس در حدود ارس بمقاومت برخوردند و شاه بار دیگر بسمت اوجان پیشروی کرد و در آنجا اردوگاهی ترتیب داد تا روسها را عقب بزند ولی رسیدن خبر شورش ترکمنها شاه را وادار کرد به تدبیر مسالمت آمیزی پردازد و درخواست ولیعهد را برای جبران

(۱) Kotlarefsky

(۲) لنگران شهر با رونقی در ساحل بین باد کوبه و مرز ایران است معنی آن

بزبان فارسی لنگر گاه است .

(۳) لنگران را کوتلارفسکی با حمله‌ای در اول ژانویه ۱۸۱۳ گرفت .

شکست سال پیش نپذیرفت .

بنا به درخواست حکمران کل گرجستان سرگراوزلی مساعی نیکی نزد دولت ایران بکار برد تا صلحی بین دو طرف منعقد شود و کمیسرهایی نیز برای این منظور به محلی که گلستان نام داشت در ولایت قراپاغ فرستادند در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ معاهده صلحی بین ژنرال رینشف و عباس میرزا امضا شد که بموجب آن ایران ایالات گرجستان ، دربند ، بادکوبه شیروان ، شکی ، گنجه ، قراپاغ ، مغان و قسمتی از طالش را به روس داد (۱) و موافقت کرد که در بحر خزر ناوهای جنگی نگاه ندارد و روسیه بنوبه خود تعهد کرد که در موقع مناسب ولیعهد را برای رسیدن به تخت شاهی یاری کند .

(۱) ایران بعلاوه بر طبق این عهد نامه هر نوع حقوقی را که بر منگرولی و قسمت‌های دیگر قفقاز داشت از دست داد .

فصل هفتم

پسران فتحعلی شاه - تبریز - سرکشی سران طوایف خراسان - اسحق خان قرائی - حسنعلی میرزا - هرات - قبیله‌های هزاره و فیروز کوه - عهدنامه ایران و انگلستان - یزد - گبرها - معابد و عادات ایشان - رئیس طایفه ملاحظه - همدستی سران هرات ، خراسان و آسیای مرکزی بر ضد ایران - فتحعلی خان بارکزائی و شکست او بدست حسنعلی میرزا - دوست محمد خان - جنگ بین ایران و ترکیه - نبردهای بغداد با ارامنه ترکیه - پیکار طپراق قلعه - قتل و کشتار مسیحی‌ها در سلماس - نسطوری‌های ایران - هیات‌های مذهبی امریکائی و فرانسوی - صلح بین ترکیه و ایران - حمله به خراسان از طرف خان خیوه .

گفته‌ایم وقتی که بشاه خبر رسید که کشورش از ناحیه دیگری دچار خطر شده بود ناگزیر شد عهدنامه صلحی با روس امضا کند، در واقع وضع آسیای مرکزی و غربی در آن موقع طوری بود که شاه ایران چاره‌ای نداشت مگر آنکه لشکر مرتبی برای جنگ ناگهانی هر گوشه از سرزمین پهناور خود آماده نگاه دارد .

شاه چهار پسر رشید و دلیر داشت که برای نگاهداری ایالت‌های متعدد قلمرو خود بیاری آنها متکی بود ، مسن‌ترین این چهار تن محمد علی میرزا بود که حکومت کرمانشاه و دفاع قسمت جنوبی سرحدات ایران و ترکیه را برعهده داشت، این شاهزاده را بنفع برادر دیگر یعنی عباس میرزا برای ولیعهدی تخت و تاج کیان کنار گذاشته بودند، قانون

جانشینی در ایران با قواعدی که ناظر بر وراثت پادشاهی و خاندان شهبازی در ترکیه و مصر است تفاوت دارد، در آن دو کشور پسر ارشد ولیعهد منتخب میشود ولی در ایران انتخاب ولایت عهد منوط برای مختار پادشاه است البته محمدعلی میرزا به هیچ وجه با انتخابی که پدرش کرده بود موافقت نداشت .

در یکی از موارد شاه امر داد در مراسم عمومی که روز بعد در پیشگاه ملوکانه برگزار میگردد هیچیک از شاهزادگان غیر از عباس میرزا حق بستن شمشیر نداشته است آن روز فرا رسید، تمام شاهزادگان بحضور آمدند و غیر از محمدعلی میرزا همه بی اسلحه بودند ، این شاهزاده حسبالمعمول شمشیر خود را به کمر بست و موقعیکه شاه از او پرسید چرا فرمان همایونی را اطاعت ننموده جواب داد برای اطاعتش فقط یک راه وجود دارد که شمشیر را بزور از او بگیرند بعلاوه آمادگی خود را برای جنگ با برادر خود عباس میرزا اظهار و اعلام داشت که فقط پس از نبرد با او و تعیین سرنوشت آن حاضر به تمکین خواهد بود . باوجود ابراز چنین عدم رضایت آشکاری از ناحیه کسی که می پنداشت بیشتر از عباس میرزا حق جانشینی شاه را داشته شکفت انگیز است که او را بفرماندهی لشکری در میدان جنگ بگمارند و درحالیکه عباس میرزا از جلو نیروی روس عقب می نشست برادر ارشد او بار دیگر در ولایت مرزی ایران و ترکیه پیشروی و پاشای بغداد را تعقیب و حاکم شهر زور را در مقررکاری برقرار میکرد .

دومین پسر ارشد چهارگانه شاه چنانکه گفته شد عباس میرزا ولیعهد بود که حکومت آذربایجان که غنی ترین ایالات ایران است و نیز مدافعه مرز روس و ایران و قسمت شمالی حدود ایران و ترکمن با

او بود . آذربایجان مهم‌ترین ایالت ایران محسوب میشود فعلاً حدود آن از یک طرف ترکیه و سمت دیگر روسیه و وضع آن از لحاظ مبادلات بازرگانی با کشورهای خارجی بسیار پسندیده است بنابراین تبریز نمایشگاه عمده تجارتي ایران بشمار میرود . آب و هوای آذربایجان سالم و دلپذیر خاکش حاصلخیز و مردم آن نیرومند ، فعال و با پشتکارند زبده‌ترین نفرات لشکر ایران از این ایالت گرفته میشوند . مقدار جمعیت این ایالت را باسانی و از روی دقت و درستی نمیتوان اظهار کرد چون هیچوقت آماری در آنجا گرفته نشده است ولی بقول ایرانیان بصیر ، تبریز دویست هزار نفر جمعیت دارد در صورتیکه ارومیه ، خوی ، مراغه ، اهر و اردبیل هر کدام ۲۰ هزار یا اندکی بیشتر جمعیت ندارد .

از محصولات عمده آذربایجان گندم ، ذرت ، برنج ، میوه‌جات ، کره ، عسل ، تنباکو ، پشم ، پنبه و صمغ است آهن و سرب در ارتفاعات قراداغ و ذغال سنگ در حدود تبریز هست ولی کمیابی آب بقدری است که در تابستان صاحب باغی حتی با پرداخت مبلغی برابر با دوازده لیره قادر نیست از جریان نهري بعدت بیست و چهار ساعت بهره‌مند شود . حومه تبریز بسیار وسیع و شامل اراضی است که شانزده میل محیط آنست در شهر سی و دو کاروانسرا محل کار بازرگانان مشتمل بر بیش از هزار صرافخانه و معادل آن انبار هست بعلاوه سی و هفت کاروانسرا مختص آسایش چاروداران و دواب ایشان دارد .

به سومین پسر ارشد شاه حسنعلی میرزا سومین از چهار ایالت مهم ایران یعنی فارس (شیراز) و بچهارمین محمد ولی میرزا حکومت متناسباً مهم خراسان واگذار شد و از این ناحیه بود که خطری جدید

(۱) رجوع شود به گزارش تجارت آذربایجان بقلم و . دیکنس سال ۱۸۵۹ .

امنیت سرزمین شاه را تهدید می‌کرد. ترکمنها از ولایت مجاور استراباد بوسیله شخصی موسوم به حاجی یوسف از ساکنان آسیای مرکزی که از طرف حاکم بدخشان یاغی اعلام شده بود تحریک به طغیان شدند ولی این راهزنان در زدو خوردی که باقوای شاه کردند بواسطه از دست دادن فرمانده خود دلسرد شدند و چون از عهده نجات جانش بر نیامده بودند بهتر آن دیدند که سرش را از تن جدا سازند و پاداشی را که از این بابت پادشاه بدخشان تعیین کرده بود دریافت دارند. شورش خطرناکتر دیگری که در همان موقع اتفاق افتاد طغیان سران طوایف خراسان بود که از شکست عباس میرزا استفاده نموده برضد محمدولی میرزا قیام کردند و بر مشهد دست یافتند و تا وقتیکه متحد بودند از عهده جلوگیری ایشان بر نیامد ولی فرزند سید مهدی متوفی موقع را غنیمت شمرده باقوای شاه همدستان شد و باز بردستی بسیار تخم حسادت در فکر سران مزبور پاشید و توانست همدستی بسیار خطرناک آنها را از بین ببرد و ایشان، ناگزیر به مقرهای خود مراجعت کردند و محمد ولی میرزا مجدداً حکومت مشهد را بدست گرفت.

در این موقع حاکم بخارا که از ناحیه سران شورشی ترغیب در حمله به ایران شده بود بطرف خراسان پیشروی نمود و ملاحظه کرد که اقتدار شاه بار دیگر در آنجا استقرار یافته در صورتیکه وی علناً برضد شاه ایران اقداماتی کرده بود ولی مدعیان شرقی عمل تجاوز به حدود تکالیف همجواری از ناحیه دیگران را از این لحاظ که شاید خودشان وضع متشابهی پیدا کنند با دیده مدارا که بعید نیست مفید واقع شود می‌نگرند بنابراین فتحعلی شاه به توضیحات سفیر امیر بخارا که گفته بود سرور او فریب سران متجاسر خراسان را خورده بود توجه مساعدی نمود.

سپس شاه قوایی به مشهد فرستاد که سران شورشی را شکست دادند و در نتیجه آنها دنبال کار خود رفتند .

در همان گپرو دار ترکمنها به فرماندهی محمدزمان که یکی از سران دسته علیای طایفه قاجار بوده باز برضد شاه دست به سلاح بردند این شخص و پسرش اسیر شدند و ترکمنها چنانکه عادت دارند بعد از شکست، به مقر دور افتاده خود در صحرای اترک عقب‌نشینی کردند، خان خپوه یا خراسان بطرف سرحدات ایران در استراباد پیشروی کرد تا از سران خراسان حمایت کند ولی ناگهان خود را با قوای ایران که از نفراتش زیادتر بودند مصادف دید، از این برتری نیروی آنها فرمانده شاه خوب اطلاع داشت و موقعیکه مدعی برآشفته ازبک نماینده‌ای فرستاد که از انتقام فرمانده قاجار جلوگیری کند او نماینده ازبک را مجبور ساخت که تمام شب را بکار سبک نواختن چنگ برای خوش آمد سرداران ایرانی پردازد این توهین طبعاً فکر خان خراسان را از شدت خشم بر افروخت ولی قوای او جهت انتقام‌جویی کافی نبود و از لشکر شاه شکست سختی باو رسید .

اما نتیجه طغیان سردسته های خراسان شکست متعدد دیگر ایشان نشد، نیرومندترین این سران خراسان اسحق خان قرایی بود که خود را از پائین‌ترین مدارج به بالاترین مقام رسانید، در جوانی چماق دار خان قراتاتا ر بوده و از جانب خان، مأمور نگاهداری مبلغ هنگفتی شده بود تا خرج ساختمان کاروانسرا کند که وی آنرا به قلعه‌ای تبدیل و مرکز افراد ناراضی قبیله خویش ساخت. او در وضع آشفته آن روز مملکت با ابراز تدبیر و شجاعت به ازدیاد قدرت روز افزون خود

پرداخت و توانست عالی ترین وضع را در میان سران مغرور مسلح خراسان بدست آورد، متصرفات او تا دروازه شمالی مشهد و از سمت جنوب تا حدود خواف میرسید در آمدش بسیار زیاد و قوای او بالغ بر شش هزار سوار بود و در حالیکه این مرد فوق العاده به هیچوجه از جلب نظر بزرگتران غفلت نمی نمود، همقطاران و همدستانش از او نفرت داشتند ولی زبردستانش که با مراقبت خاص او، آسوده از هرگونه جور و اجحاف میزیستند باو علاقه تام میورزیدند.

این سردسته علاوه بر صفات یک فرمانروای حقیر، خصیلت امیری تاجر پیشه را هم داشته و در دوره حکومت زیر کانه او تربیت که محل اقامتش بود از حالت دهکده بصورت شهر معتبری در آمد و هرروز مهمان نوازی او شامل حال صدها نفر میگردد. اسحق خان از فرمان -
روائی آقا محمدخان جانب داری کرده بود و از طرف آن پادشاه با تدبیر مشمول احترام و اعتماد کامل بود و عین این رفتار رافتحعلی شاه نسبت باو داشت ولی گویا اسحق خان در باره محمدولی میرزا شاهزاده قاجار که به حکومت خراسان منصوب شده بود نفرت شخصی داشت و چندین بار هم از شاه خواهش کرد که این پسرش را احضار کند.

این تحریکات از نظر محمدولی میرزا مکتوم نماند و اسحق خان هم حسب معمول در مراسم عمومی شاهزاده شرکت و اوامرش را اطاعت میکرد، شاهزاده که همواره نگرانی داشت در اثر نفوذ غرض آمیز سردسته قرائی تصمیم به کاری گرفت که ممکن بود بی بالکترین افراد در انجام آن تردید کنند. در ایران هیچ کس باندازه اسحق خان نفوذ نداشت و وجود هیچکس هم بقدر او که هزاران نفر از اتباع شاه از سفره اش بهره مند می شدند مغتنم نبود. باوجود این ترس از عاقبت کار

محمدولی میرزا را وادار به عملی اضطراری کرد، باین معنی روزی که مران خراسان در مراسم او حضور داشتند امر داد اسحق خان وپسرش را دستگیر و در همانجا خفه کنند. چنین کاری بطوریکه انتظار می رفت طوفان نفرت را برضد او برانگیخت بعدی که تخفیف آن آسان نبود، سران دیگر که نسبت بوضع خود بیمناک شده بودند به قلعه های خود فرار کردند و شاه ناچار شد بواسطه اعتراض عمومی شاهزاده را از حکومت خراسان احضار کند ولی گفته اند که در این مورد محمدولی میرزا دستور پدر خود را بکار بسته بود که مانند تار کن ۱ می پنداشته در بوستانی که بنا بوده قوی ترین نهالهای آفت خیز آن معدوم شود انجام منظور بوسیله پسرش آسان تر مینموده است. محمد ولی میرزا از خطر انتقامی که مزای کردارش بود جان سلامت برد و پنجاه سال بعد در حالی که در مرگش ماتم داشتند بنام فرد بزرگ طایفه قاجار به خاکش سپردند.

حکومت مشهد را شاه بیکی دیگر از پسرانش حسنعلی میرزاداد که شاهزاده ای طبعاً جنگجو بود و تدبیر درستی برای تسلیم سران سرکش خراسان نمود و چون ایشان از حضور در مراسم عمومی او امتناع میورزیدند بفرماندهی قوای خود برضد آنها لشکر کشید و یکی بعد از دیگری آنها را مطیع ساخت و فقط رئیس طایفه هزاره ۲ در قلعه خود در محمودآباد ایستادگی میکرد. حسنعلی میرزا که در صدد لشکرکشی به هرات بود تصمیم گرفت سر راه خود آن قلعه را تسخیر کند و موقعی

(۱) Tarquin فرمانروای رم پیش از مسیح. (مترجم)

(۲) ایل هزاره از اقباب مغول و چنگیز خان اند بیشتر آنها اصلاً ریش ندارند بعضی هاسنی و بعضی دیگر شیعه هستند ایشان افرادی خونخوار، خائن، قسی القلب، دزدان و راهزنان فرومایه اند: «کتاب فدا کاران هیأت های دینی» تألیف جوزف ولف.